**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۶/۰۹/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(تفصیل بین ظواهر کتاب و سنت)**

**بحث روایی**

در مورد روایتهای مربوط به آیه متشابه صحبت می‌کردیم یکی روایت محمد قیس بود در مورد روایت محمد قیس در آن بحث سندی بود که مراد از محمد بن قیس کی هست؟ محمد بن قیس عرض شد که در کتب رجال افرادی به نام محمد بن قیس معرفی شدند در رجال نجاشی در ذیل ترجمه محمد بن قیس ابو نصر اسدی چهار نفر را به عنوان محمد بن قیس معرفی می‌کند که سه‌تا از آنها اسدی هستند محمد بن ابونصر اسدی، ابو عبدالله اسدی، ابو احمد اسدی، یکی‌شان بجلی است محمد بن قیس بجلی است مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند که محمد بن قیس مطلق مردد است بین محمد بن قیس ابونصر اسدی و محمد بن قیس ابوعبدالله بجلی که هر دو اینها توثیق شده‌اند محمد بن قیس ابونصر اسدی در رجال شیخ توثیق شده، بلکه بنابر برخی نسخ شیخٌ ثقةٌ ثقةٌ در موردش تعبیر شده اما محمد بن قیس بجلی هم که در وثاقتش بحثی نیست ثقة عین در موردش تعبیر شده. ایشان می‌فرمایند که به دلیل اینکه مشهور از محمد بن قیسها این دوتا هستند عنوان منطبق به یکی از این دوتاست. صحبت این بود که اولاً این کبرای کلی درست هست که عنوان مشترک منصرف هست به عنوان مشهور یا درست نیست؟ دوم اینکه اگر این کبری درست باشد در جایی که مشهور مردد بین دو نفر باشد یعنی دو نفر مشهور باشند از افراد تردید یک عنوان آیا می‌توانیم بگوییم که انصراف دارد به یکی از این دوتا یا این مطلب در جایی هست که تعیّن داشته باشد آن عنوان مشهور، فرد مشهور. در مورد مطلب اول باید دید که اساساً چرا عنوان مشترک به کار برده می‌شود؟ این اصل اشتراک بر عدم ذکر مشخصات راوی به سبب مشکل شدن فهم راوی می‌شود خود همین خلاف قانون هست خب بالأخره آدم تفهیم و تفاهم باید به گونه‌ای صحبت کند که روشن باشد و افراد به اشتباه نیافتند چطور شده که این

عنوانها مشترک شدند اشتراکات گاهی اوقات به اعتبار این هست که خب با وجود اینکه این عنوان بر افراد مختلف می‌توانسته منطبق بشود ولی یکی از اینها مشهور بودند به این عنوان یکی از نکات همین هست که مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند که در خیلی از موارد علت مطلق گذاشت عنوان راوی این هست ولی گاهی اوقات علت مطلق گذاشتنش مثلاً این هست که به اعتماد سند قبلی است. فرض کنید که سعد بن عبدالله از احمد بن محمد که نقل می‌کند مرادش احمد بن محمد بن عیسی است ولی یک جایی ممکن است مرادش احمد بن محمد بن خالد باشد به این خاطر که مثلاً سند قبلی گفته سعد بن عبدالله عن احمد بن خالد، سند بعدی مطلق گذاشته مشخص نکرده به اعتماد سند قبلی. یا مثلاً فرض کنید ابن ابی عمیر از هشام بن سالم نقل می‌کند هم از هشام بن الحکم از هر دو نقل می‌کند. بعضی جاها هم هشام را مطلق گذاشته این مطلق گذاشتنش به چه جهت است؟ آیا به جهت این هست که هشام در روایت ابن ابی عمیر است به به یک فرد خاص بوده یا اینکه نه آنجاهایی که هشام را مطلق گذاشته به یک سند قبلی مشخص کرده بوده مثل ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم در سند بعدی مثلاً این طور بوده عنه عن هشام مشخصه‌اش به اعتماد سند قبل حذف شده از اوصاف و مشخصات راوی به اعتماد سند قبل بسیار شایع بوده بعد این روایتی که مشخصات راوی نقل شده در کتب متأخر که می‌آمدند نقل می‌کردند گاهی اوقات از ذو‌القرینه جدا می‌شده یا اصلاً روایت قبلی‌اش در کتب متأخر نقل نمی‌شده در کتب متأخر یا به دلیل اینکه به آن بابی که مورد نظر یک مؤلف متأخر هست مربوط نبوده به یک باب دیگر منتقل می‌شده فرض کنید که کتاب ابن ابی عمیر یک نظمی براساس موضوعات فقهی نداشته ولی کتاب کافی براساس ابواب فقهی مطرح شده خب طبیعتاً هر روایتی باید به باب خاص خودش منتقل بشود با انتقال این روایت به باب خاص خودش و عدم ذکر مشخصات راوی این در یکی از این روایتها باعث شده که این روایت ابهام پیدا کند پس ابهام به این معنی عارضی هست به دلیل انفصال قرینه از ذوالقرینه در مصادیق ؟؟؟

پرسش: این خطای عقلائی است؟ ... پاسخ: بله این خیلی شایع اتفاق می‌افتد بسیار شایع اتفاق می‌افتد و اینها خیلی از مواردی هست که بسیار زیاد اتفاق می‌افتد و غفلت، غفلت متعارف است.

پرسش: ... پاسخ: نه مسئله اصلی این است که خیلی وقتها این منابع اینها در آن زمان موجود بوده اشخاص می‌خواستند مراجعه کنند می‌توانستند به منبعش مراجعه کنند برایشان مشخص بشود احتمال نمی‌دانند که در طول زمان این منابع از بین برود و نابود بشود یا به این شکلی که الان ما هستیم باشد یا اگر هم موجود باشد به هر حال از مورد مراجعه متعارف افراد خارج می‌شود.

صحبت سر این هست که حالا ما اگر علت مطلق گذاشتن یک عنوان به اعتبار انصرافش باشد به اعتبار اشتهارش باشد می‌توانیم بگوییم منصرف به عنوان مشهور است ولی اگر نه علتش به اعتبار این جهت نباشد خب این مطلب مشکل هست مهم این است که ما ببینیم تشخیص بدهیم که علت مطلق گذاشتنش چی هست؟

پرسش: ... پاسخ: نه در کتب رجالی هم ... این از یک کتاب قبلی گرفته شده در کتاب قبلی فرض کنید که مشابه این سند در طریق قبلی هم بوده به اعتماد طریق مطلب نقل شده آن هم خیلی انحصار ندارد به کتب فقهی تعبیر نکنید بگویید کتاب حدیثی، نه آن هم هست عمده‌اش این هست که ما بتوانیم تشخیص بدهیم که علت مشترک گذاشتنش چی هست؟ صاحب رساله عدیمة النظیر فی أحوال أبی بصیر یک بحث مهمی دارد درباره تشخیص ابوبصیر ایشان مدعایش این است که ابوبصیر مراد ابوبصیر یحیی اسدی است دوتا مقدمه در واقع برای این مطلب اقامه می‌کند مقدمه اول اینکه یحیی اسدی از لیث بختری مهمتر بوده معروفتر بوده شناخته شده‌تر بوده این یک نکته، مقدمه دوم اینکه حالا بگوییم سه مقدمه، مقدمه دوم اینکه مطلق گذاشتن ابوبصیر به اعتماد انصرافش به یک شخص خاص است، مطلق گذاشتن به اعتبار این هست که این انصراف به یک شخص خاص پیدا می‌کند و آن شخصی که می‌تواند، حالا آن کبرای کلی هم که اگر مطلق گذاشتن به اعتبار انصرافش باشد عنوان منصرف به فرد مشهور است آن مقدمه

خارجیه هم به نحو قضیه اگریه و شرطیه آنجا هست ایشان آنجا برای اثبات اینکه ابوبصیر مراد از آن یک شخص مشخص هست و به دلیل انصراف در واقع مطلق گذاشته شده یکی از نکاتی که متذکر می‌شود مواردی که ابوبصیر در وسط متن مطلبی آورده یک داستانی دارد نقل می‌کند وسطش می‌گوید ... زراره نقل می‌کند وسطش می‌گوید و قال ابوبصیر فلان مطلب را اینجا، جای اعتماد به سند قبل نیست چون سند مشابه قبل به طور طبیعی اینها ندارند یا مثلاً می‌گوید که با ابوبصیر فلان جا رفتیم این طور مواردی که فرض کنید اگر سند قبل این طور بود علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن ابی بصیر الاسدی سند بعدی هم عین همین سند بعد به جای ابی بصیر اسدی، قید اسدی را ذکر نکرده باشد خب می‌گوییم به اعتماد سند قبل بوده ولی اینکه که وسطهای سند و امثال اینها ذکر شده اینها به طور طبیعی این هست که باید به اعتماد سند قبل نباشد و به اعتبار یک انصراف و اشتهاری باشد که وسط داستان چیز نمی‌کنند به اعتبار ... چون مشابه آنجایی هم که به اعتماد سند قبل ذکر می‌کنند جایی هست که قبل و بعد این سند، سند قبلی شبیه باشد آن داستانی که دارد نقل می‌کند شبیه این داستان قبلاً ذکر کردند خیلی زیاد هست. اینکه ایشان برای اثبات این مقدمه موارد مکرری که استفاده می‌شود که ابوبصیر انصراف به یک شخص معین دارد بخصوص وسط سند و امثال اینها را لیست کرده یک چیزی ده صفحه تقریباً لیست مطلب هست می‌گوید که برای اثبات یک مقدمه یک الظهاری دارد آنجا خبرش ده صفحه بعد آمده اگر عبارت در این چاپ جدیدی که شده در میراث حدیثی شیعه بیست صفحه بعدش شده آن چاپهای قبلی که چاپهای بزرگی بود خیلی فاصله بین الظاهر و چیزش وجود داشت که فهمیدن مطلبش هم خیلی سخت است. این مثلاً یک مدل که آدم از اینکه در وسط سند جایی که محل طبیعی اعتماد به سند قبل برای ذکر مشخصات راوی نیست این عنوان مشترک را بگوید یک راه دیگری هست آن این است که ما اگر بتوانیم آن کتاب اولیه‌ای که این عنوان را او مشترک گذاشته آن را پیدا کنیم آن خیلی برای ما کمک می‌کند در مورد علی بن ابراهیم در اسناد کافی،‌علی بن ابراهیم را کی تعبیر کرده؟ خود کلینی تعبیر کرده

دیگر. خود علی بن ابراهیم را می‌توانیم بگوییم علی بن ابراهیمی که مطلق گذاشته به اعتبار انصرافش در روایت علی بن ابراهیم هست به اصطلاح علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است به دلیل اینکه خب ما می‌بینیم موارد فراوانی در این کتاب علی بن ابراهیم گفته در سندهای قبل موارد فراوانی که اصلاً کل کتاب این شکلی است که علی بن ابراهیم را مطلق می‌گذارد مشخصاتش را ذکر نمی‌کند در اسناد قبل اسناد قبلی که مشخصات را ذکر کرده باشد در کل کافی مثلاً علی بن ابراهیم بن هاشم یک مورد دو مورد سه مورد چند مورد است خیلی نادر وجود دارد پیداست که این شکلی نیست بنابراین اینکه ما بتوانیم تشخیص بدهیم که در کتابی که این عنوان مشترک در آن کتاب برای اولین بار به کار رفته آن کتاب را بتوانیم تشخیص بدهیم خیلی مهم است مثلاً من یک بحثی داشتم در مورد اینکه حسین بن سعید عن محمد بن خالد مراد کی هست؟ یک روایاتی داریم که عن حسین بن سعید عن محمد بن خالد، آن محمد بن خالدی که حسین بن سعید از آن نقل می‌کند مروی‌عنهایش، مروی‌عنهای محمد بن خالد کسانی بودند که چندین نفر به نام محمد بن خالد از آنها نقل می‌کردند به نظرم حسین بن سعید عن محمد بن خالد عن مسکان بود یا از کی بود؟ که چهار نفر به نام محمد بن خالد از آن مروی‌عنها نقل می‌کردند. خب بحث این بود که اگر حسین بن سعید عن محمد بن خالد این محمد بن خالد را به اعتبار اشتهار تعبیر کرده باشد یک طور بحث را می‌شود دنبال کرد اگر نه اعتبار اشتهار نباشد به اعتبار اینکه در سند قبلی ذکر شده او باید ببینیم آیا سندهای قبلی که حسین بن سعید از محمد بن خالد نقل می‌کند ما می‌توانیم پیدا کنیم یا نمی‌‌توانیم پیدا کنیم یا امثال اینها خب عمده‌اش این هست که بدانیم وجه مشترک گذاشتن عنوان محمد بن خالد چی هست؟ مثلاً همین محمد بن خالد به نظرم حسین بن سعید تنها با مشخصه از محمد بن خالد الاشعری یک جایی وجود داشت اگر به اعتماد سند قبل باشد و بگوییم مثلاً اینها هم سندهای قبلی‌اش هستند می‌توانیم بگوییم که این محمد بن خالد مراد محمد بن خالد اشعری است ولی اگر به اعتبار اشتهار در نظر بگیریم محمد بن خالد مشهور، محمد بن

خالد برقی است، اشهر مسمین به محمد بن خالد، محمد بن خالد برقی هست و منصرف به او خواهد بود.

خب مشکل این هست که ما کتابهای حسین بن سعید عمدتاً در اختیارمان نیست که بتوانیم تشخیص بدهیم که در کتاب حسین بن سعید به چه شکلی آمده آیا سندهای قبلی که حسین بن سعید عن محمد بن خالد هست نام محمد بن خالد با مشخصه ذکر شده یا ذکر نشده؟

پرسش: ... پاسخ: خوشبختانه در کتاب الذهد حسین بن سعید از میان کتابهای حسین بن سعید که کتابی که تقریباً کامل رسیده کتاب الزهد هست آن کتابی که به صورت ناقص و در واقع تیکه‌هایی از کتاب به ما رسیده همین کتابی هست که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی است که به هر حال گلچینی هست از کتابهای حسین بن سعید و آن هم خیلی از سندهایش اوائل سندش حذف شده و اینها هم به صورت ناقصی منتقل شده خب کتاب الزهد خیلی به ما کمک کرد یک مورد در کتاب الزهد دیدیم نوشته حسین بن سعید عن محمد بن خالد به صورت مطلق تعبیر کرده بود و قبلش هم هیچ سند دیگری ... یعنی حسین بن سعید که می‌گویم محمد بن خالد اول سند واقع شده بود و بدون اینکه قبل از او نام دیگری واقع شده باشد محمد بن خالدِ با مشخصه، که این نشان می‌دهد که حسین بن سعید، محمد بن خالد را به اعتماد انصرافش به شخص خاص تعبیر می‌کرده

پرسش: شاید آنجا بوده ... شاید آنجا که این روایت را آورده قبلش یک قرینه‌ای بوده ... پاسخ: آنجا یعنی چه؟

پرسش: ... در کتابهای دیگریش شاید یک قرینه دیگری بود شاید آن قرینه شهرت مرادش نبوده شاید آنجا یک قرینه دیگری بوده ... پاسخ: نه توجه نکردید ببینید دو بحث هست یک بحث این هست که آیا مثلاً محمد بن خالد به اعتماد اشتهار هست ... آن در این کتاب الزهد این نشانگر این هست که ...

پرسش: از کجا معلوم هم به همین ... پاسخ: خب حالا آن هم یک مرحله دیگر هست که آیا این شاهد می‌شود که در همه موارد به اعتبار اشتهارشان بوده یا نه؟ آنها حالا یک چیزهایی دارد که باید آنها تکمیل بشود.

عرض کنم هر مقدار ما بتوانیم بیشتر مواردی پیدا کنیم که یکی از این دوتا احتمال را، احتمالات اصلی در باب اشتهار این دوتاست حالا احتمالات دیگری هم وجود دارد که حالا نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. هر مقدار بشود آن کتاب اصلی بیشتر در اختیار باشد برای اینکه علت اشتراکها به نحو علت انصراف به یک شخص بوده یا به علت اعتماد به سند قبل بوده اینها روشن‌تر می‌شود بنابراین ما اصل مبنای آقای خوئی که عنوان مشترک منصرف هست به عنوان مشهور را فی‌الجمله می‌پذیریم آنجایی که ثابت بشود که انصراف منشأ اطلاق گذاشتن بوده ولی صغرایش باید اثبات بشود این مطلب که انصراف منشأ اطلاق گذاشتن و مشترک گذاشتن آن بوده این باید اثبات بشود و خیلی وقتها هم قابل اثبات هست نمی‌خواهم بگویم قابل اثبات نیست ولی توجه به این نکته گاهی اوقات بعضی بحثها را ...

پرسش: صغری چی هست که ... پاسخ: صغرای اینکه علت مطلق گذاشتن به اعتماد به انصراف بوده نه اعتماد به قرینه قبلی. یعنی این قضیه شرطیه درست است اگر علت مطلق گذاشتن اعتماد به انصراف باشد منصرف به مشهور هست ولی صغرای قضیه اینکه آیا واقعاً علت مطلق گذاشتن انصراف به عنوان خاصی هست این درست است یا درست نیست؟ این را باید اثبات کرد. این یک مطلب، حالا در مورد محمد بن قیس بعد می‌آییم صحبت می‌کنیم در موردش، بحث صغرویش را فی‌الجمله صحبت می‌کنیم. اما این مطلبی که آقای خوئی می‌فرمایند که جایی که دوتا عنوان باشند هر دو مشهور باشند انصراف دارد به یکی از این دوتا. این را دو جور می‌شود این عبارت را تفسیر کرد یک طور این است که ما بگوییم چون این دوتا مشهور هستند بگوییم که مطلق می‌گذاشند و مرادشان یکی از این دوتاست یعنی خودشان هم نمی‌خواستند مشخص کنند که مراد کی هست؟ حالا مهم نیست که هر دوشان مثلاً ثقه‌اند یا غیر ثقه. حالا آن بحثش خیلی چیز نیست که هر دوشان ثقه باشند این را مطلق می‌گذارند ولی مرادشان هم اصلاً مهم نبود نمی‌‌خواستند اصلاً تعیین کنند مشخص کنند می‌گفتند یکی از این دوتا مراد است هر کدام هم باشد مهم نیست مثلاً. یکی این طوری است فرض کنید «عدة من

اصحابنا عن احمد بن محمد» را در اسناد کافی بگوییم مراد یا احمد بن محمد بن خالد است یا احمد بن محمد بن عیسی است کلینی هم نمی‌خواسته اصلاً مشخص کند کدام است می‌گوید مهم نیست حالا کدام می‌خواهد باشد بن عیسی باشد یا بن خالد باشد. خب این یک تقریب. این تقریب خلاف طبع صحبت کردن است اینکه اشخاص عنوانهای مشترک بخواهند به کار ببرند ما در گفتگوهایمان فرض کنید که چه مقدار عنوانهای بی‌مشخصه، می‌گوییم برو به علی بگو. حالا علی مبهم باشد آیا این تعبیر را به کار می‌بریم. ولو برایمان فرق نداشته باشد مهم این نیست که برایمان فرق داشته باشد یا فرق نداشته باشد مهم این است که اصلاً مشترک صحبت کردن به کار بردن واژه‌های مشترک بدون قرینه معینه خلاف طبع تکلم عادی است که همین طوری رها کنند. مهم این جهت هست طبع طبیعی این هست که مرادات را می‌خواهند مشخص کنند بنابراین اینکه یک عنوان مشترکی را به کار برده باشند نخواهند مشخصِ مشخصش کنند این خلاف طبع است بله بعضی وقتها ممکن است مشترک گذاشته باشند به خاطر اینکه خود طرف هم نمی‌شناخته. فرض کنید کلینی مثلاً یک عنوانی را که در کتابهای دیگران وجود داشته نقل کرده خودش هم نشناخته فرض کنید شاگردانش احمد بن محمد تعبیر کرده بودند اساتیدش ایشان تشخیص نداده مراد از این احمد بن محمد کی هست؟ او را به کار برده خب آن عیب ندارد جایی که شخص خودش نمی‌داند مراد کی هست به خاطر همین مبهم گذاشته می‌گوید حالا مهم نیست حالا کی می‌خواهد باشد، باشد. ولی جایی که بداند با دانستنش باز هم بیاید این را چیز بگذارد خیلی مستبعد هست و بر خلاف طبع.

پرسش: اگر خودش بداند ولی تصورش این است که این مشترک نیست ولی در واقع مشترک باشد ... پاسخ: معنایش این است که پس بنابراین مؤلف آن را مشترک نمی‌دانسته به خاطر فرد خاصی انصراف داشته

پرسش: خب الان که ما می‌دانیم مشترک می‌دانیم ... پاسخ: نه آن یک بحث دیگری است برای ما مبهم هست ولی برای خود او مبهم نبوده.

پرسش: ... پاسخ: توجه نکردید بحث سر این هست که آیا ما می‌توانیم بگوییم که مؤلف اصلاً تعبیر را مشترک به کار برده خودش هم اصلاً نمی‌دانسته یا می‌دانسته ولی با وجود اینکه می‌دانسته نخواسته مشخصش کند گفته مهم نبوده، مثلاً برایش مهم نبوده

پرسش: ... پاسخ: نه بعضی وقتها شما مثلاً می‌گویند که بعضی از علماء فلان مطلب را فرمودند جاهایی که یک مطلبی از یک نفر نقل می‌کنیم بنا نداریم اسم گوینده را ذکر کنیم می‌گوییم بعضی‌ها این مطلب را گفته‌اند خب اینهاست. گاهی اوقات ما عنوانی که اصلاً وضع شده برای مبهم تعبیر کردن آن اشکالی ندارد ولی عنوانهایی که وضع نشده برای مبهم تعبیر کردن مثل عَلم و به جهات قرائن طاریه و امثال اینها، اینها ابهام برایش طاری شده این طور موارد را ما بگوییم به محمد گفتند اصلاً نخواهند مشخص کنند محمد کی هست؟ این خلاف روش طبیعی تکلم هست روش طبیعی تکلم این هست که اگر این طور تعبیرات را به کار می‌برند به اعتماد این هست که این تعبیر یک قرینه معینه‌ای دارد حالا یا قرینه معینه انصراف هست یا اعتماد به سند قبل هست یا این طور چیزها. غیر اینها خلاف طبع و یک نوع غلط و اشتباه عقلائی تلقی می‌شود بله عرض کردم جایی که طرف نشناسد او را. خب چاره‌ای ندارد حالا نمی‌شناسد او را چکار کند. اگر نشناسد به اصطلاح فرق داشته باشد خب باید برود یک طوری اینها را مشخص کند ولی اگر نه نمی‌شناسد چاره‌ای ندارد که او را مشخص کند. بنابراین فرض کنید که حسین بن سعید که از محمد بن خالد نقل می‌کند بالأخره استادش را می‌داند که کی هست دیگر محمد بن خالد است اینکه از اول فرض کنید بگوییم دو نفر محمد بن خالد بودند مبهم بودند آن کسی هم که این عنوان را به کار برده نمی‌شناخته او یا می‌شناخته تعمد داشته که مشخص نکند اینها مطلبی نیست که درست باشد.

بحث این است اگر مراد آقای خوئی از اینکه انصراف دارد به یکی از این دوتا این جهت هست که خود آن کسی که عنوان را مشترک به کار برده نمی‌خواسته مشخص کند و مطلق گذاشته همین طوری فی امان الله! این خیلی مستبعد است

ولی یک معنای دیگری دارد آن این است که ما می‌خواهیم بگوییم که نه این عنوانها انصراف به یک شخص خاص داشته ولی اگر یکی از اینها آن شخص خاصی باشد که این عنوان به او منصرف باشد آنی هست که مشهور است. حالا دوتا مشهور برای ما پیش آمده ما نمی‌دانیم آنکه مثلاً اشهر اینها بوده کدام بوده؟ ما می‌دانیم اجمالاً انصراف به یک شخص معین است یعنی شبیه بعضی موارد که به اصلاً ما بین حجت و لا حجت، یکی از اینها حجت واقعی است ما نمی‌دانیم آن حجت واقعی چی هست شبیه این است. در واقع آنکه منصرف الیه هست در واقع متعین است ما چون نمی‌شناسیم ما می‌گوییم اگر قرار باشد یکی از اینها منصرف باشد یکی از این دو مشهور نمی‌شود یک شخصی در زمان خودش اشهر باشد برای ما دیگر این قدر مبهم بشود که دیگر حتی اصل شهرتش هم زیر سؤال برود چون این مطلب خیلی غریب هست انصراف به یکی از اینها داشته ولی آنکه منصرف الیه هست ما نمی‌دانیم یا این است یا آن است.

پرسش: حالا که هر دو ثقه هست ... پاسخ: حالا که هر دو ثقه هست برای ما مهم نیست اگر این طور عبارت را بخواهیم معنی کنیم مطلب خوبی هست مطلب درستی هم هست و اشکالی ندارد ولی این نکته را توجه بفرمایید وقتی مطلب این هست که ما می‌گوییم که اینها حتماً به یک شخص معینی انصراف داشته به این مقدمه توجه کنیم خیلی وقتها این علم اجمالی را می‌توانیم از بین ببریم یعنی ما می‌توانیم با توجه به فحص در موارد بفهمیم که اشهر این دوتا عنوان کدام یکی از اینها بوده است اگر قرار باشد، کدام یکی از اینها آن آدم مشهوره‌ای هست که می‌شود به اعتبار اشتهار به او مثلاً عنوان منصرف بشود.

پرسش: ... آقای خوئی ... پاسخ: در همین محمد بن قیس در معجم الرجال دارند و شبیه این را در خیلی جاهای دیگر دارند می‌گویند فلان عنوان منصرف هست یا به این یا به این. چون هر دو ثقه هستند بنابراین لا اثر للبحث عن التمییز لوثاقة کل منهما، یا لجهالة کل منهما هر دو جورش، مثلاً در مورد ابوبصیر آقای خوئی دارند که اینکه بحث تشخیص بدهیم که مراد از ابوبصیر، ابوبصیر اسدی هست یا ابوبصیر مرادی هست مهم نیست لوثاقة کل منهما در ذیلش این مطلب را دارند.

پرسش: ... پاسخ: چیزی که به نام نوادر چاپی هست من در موردش یک مقاله نوشتم یک مقاله مستقل مراجعه فرمایید در مجله آیینه پژوهش چاپ شده چی هست و چی نیست آنجا بحثش را کردم که اجمالش این هست که اکثر این از کتابهای حسین بن سعید برگرفته شده حالا نمی‌خواهیم بگوییم کل کتاب منتقل شده روایاتهایش روایتهای کتاب حسین بن سعید هست حالا یا سندش را کامل آوردند یا اوائل سند هم حذف کردند و قسمتهایی از سند کتاب به هیچ گاه منتقل نشده.

پرسش: مؤلفش احمد بن محمد ... پاسخ: مؤلفش هم حسین بن سعید هست عرض کردم.

پرسش: ... آنجا که عنوان مشترک هست که شاید به خاطر شهرت بوده آن مقدمه اولی که فرموید عادتشان بر این است ولو مشهور باشد که قرینه برای‌اش نیاورند با توجه به این اینجا از کجا شما می‌گویید که انحصار دارد به شهرتشان یعنی انصرافشان به این دو نفر شاید در آن کتابهای اولیه‌شان یک قرائنی غیر از این شهرت آوردند ... پاسخ: بحث صغروی است یا بحث کبروی است؟ پرسش: بحث صغروی دارم می‌کنم ... پاسخ: ما بحث کبروی داریم می‌کنیم می‌خواهیم بگوییم اگر ما تشخیص دادیم که علت انصراف ... حالا آن یک بحث دیگر است پرسش: ... پاسخ: نه حالا صبر کنید.

خب ببینید در مورد محمد بن قیس اینکه محمد بن قیس مراد نامشخص بوده باشد به اعتماد اسناد قبلی مشخص شده باشد این اصلاً احتمال نمی‌رود به چه دلیل؟ به دلیل اینکه ما اصلاً محمد بن قیس بجلی یا محمد بن قیس اسدی در کتب حدیثی در اسناد وارد نشده در کل کتب حدیثی یکجا محمد بن قیس اسدی هست محمد بن قیس بجلی هم اصلاً وجود ندارد خب اگر قرار باشد این همه محمد بن قیس‌های مطلق، محمد بن قیس مطلق راوی پر تکرار است شاید در نرم افزار حالا حدود دو هزار و خرده‌ای حالا با تکراریاتش و امثال اینها چیز کنید شاید چهارصد، پانصد جا محمد بن قیس اسمش تکرار شده باشد هیچ جایی با مشخصه ذکر نشده یکجا محمد بن قیس اسدی من دیدم یکجایی در محاسن بود که محمد بن قیس اسدی وارد شده بود خب اگر قرار باشد مطلقات را به اعتماد سند قبل ذکر کرده

باشند آن سندهایی قبلی که به اعتماد اینها، اینها را ذکر کردند آن چی شد گم شد همه آن مطلقات فراموش شدند؟ خود همین نشانگر این هست که مطلق گذاشتن محمد بن قیس به اعتماد سندهای قبل نیست به اعتبار این هست که این شخص به یک شخص خاصی منصرف هست خب آن شخص خاصی که به آن منصرف هست در مورد بعضی موارد تقریباً خیلی واضح هست یعنی محمد بن قیس جاهایی که در مورد قضاوت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل می‌کند ولو این مطلب ثابت هم باشد که محمد بن قیس اسدی کتاب قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته که خب بعضی‌ها در این امر تردید کردند حالا ما آن را نمی‌خواهیم مطرح کنیم ولی در اینکه کتاب قضایای معروف مال محمد بن قیس بجلی بوده تردیدی نیست خود نجاشی هم تعبیر می‌کند له کتاب القضایاء المعروف کتاب قضایای معروف مال همین محمد بن قیس بجلی است. بنابراین جاهایی که مربوط به قضاوتهای حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست و اینها این تقریباً مشخص هست که مراد محمد بن قیس بجلی است بنابراین آنکه در مشیخه فقیه، مشیخه فقیه می‌گوید «و ما کان من قضایا امیرالمؤمنین (علیه السلام)» آن را من از طریق محمد بن قیس نقل می‌کنم و اینها آن محمد بن قیسی که آنجا به نحو مطلق قرار گرفته و فقیه هم زیاد به عنوان محمد بن قیس هم بدون ذکر راوی قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل می‌کند آن محمد بن قیس بجلی بودنش تقریباً روشن است و همچنین جاهایی که راوی محمد بن قیس کسانی هست که راوی بجلی هستند مثل قاسم بن حمید، یوسف بن عقیل، عبید بن محمد بن قیس این سه نفر اینها واضح هست که مراد محمد بن قیس بجلی است ولی عمده‌اش ... یعنی اینها پایه است وقتی ما بفهمیم که آن چیزهایی که قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست محمد بن قیس مراد محمد بن قیس بجلی است یا جایی که عاصم نقل می‌کند آنها مراد از محمد بن قیس‌اش محمد بن قیس بجلی هست سایر روای‌ها از طریق اینها گاهی اوقات شناخته می‌شود یعنی مثلاً فرض کنید یکجایی دیدیم عاصم بن حمید و علی بن رئاب عن محمد بن قیس نقل می‌کند با عطف است یا همین روایتی که عاصم بن حمید از محمد بن قیس نقل می‌کند جای دیگر

می‌بینیم علی بن رئاب هم از محمد بن قیس نقل می‌کند این خودش قرینه می‌شود بر اینکه مراد کی باشد و آن یکی دو نفر را باید چیزهایشان را با همدیگر مقایسه کرد تا ببینیم آیا به یک نتیجه‌ای می‌توانیم برسیم انصراف را در مورد راوی‌های دیگر تشخیص می‌دهیم یا نه؟ حالا من را این می‌خواهم به رفقاء واگذار کنم بحث ما نحن فیه راوی‌اش علی بن رئاب عن محمد بن قیس بود، محمد بن قیسی که علی بن رئاب از آن نقل می‌کند آن کی‌هست؟ آیا ما می‌توانیم قرینه‌های خاصی پیدا کنیم این مواردش را مراجعه کنید ببینیم مثلاً روایتی جای دیگری به آن کسانی که راوی بجلی هستند آنها نقل می‌کنند؟ این ویژگیهایی که بتواند مشخص که محمد بن قیس مراد کی هست؟ حالا این بحث یک مقدار بحث تقریبی هست تقریباً به من محمد بن قیسی که در اسناد ما معروف هست اینها محمد بن قیس بجلی است هیچ تردیدی به نظرم در این جهت نیست. آن محمد بن قیس اسدی بیشتر به عنوان یک شخصیت اجتماعی معروف است نه شخصیت روایی اشتهارتش هم بیشتر اشتهار ... رئیس قبیله بوده مهم بوده در بعضی از کتابهای سنی محمد بن قیس قاضی عمر بن عبد العزیز به این عنوان هست ظاهراً همین محمد بن قیس اسدی است که می‌گوید «کان خافیا لعمر بن عبد العزیز» از نظر اجتماعی یک شخصیت مهمی بوده در کتابها سنی‌ها هم هست آن محمد بن قیس ابونصر اسدی خیلی نقل شده محمد بن قیس در آن کتابها زیاد هست قرائنی که از فقهای عامه هم معمولاً زیاد نقل می‌کنند ... هم محدثین عامه از او نقل می‌کنند در افراد عامه بیشتر همان محمد بن قیس اسدی است ولی آنکه در اسناد کتاب، محدثی که در دایره تحدیثی شیعه است محمد بن قیس بجلی است من فکر می‌کنم بحثش خیلی بحث دشواری نباشد ولی حالا منهای این استظهار این شکلی ما می‌خواهیم ببینیم قرینه‌های مشخص‌تری بر اینکه مشخص کند که محمد بن قیس در روایت علی بن رئاب مراد کی هست؟ این را داریم یا نداریم؟ این به عنوان تمرین باشد برای شنبه إن‌شاءالله.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»